31781 ـ حکم کار در شرکتی که تقلب می‌کند و شرکتی که بخش‌های حلال و حرام دارد

سوال

در شرکتی کار می‌کند که حرام را با حلال مخلوط کرده و اشیای دزدیده شده می‌فروشد؛ آیا حقوق او حلال است؟ اگر کارش را ترک کند هر کار دیگری هم دارای محذور شرعی است، با این حال باید چکار کند؟ آیا به این کارش ادامه دهد یا ترکش کند و بچه‌هایش و کسانی که تحت مسئولیت او هستند گرسنه بمانند؟

پاسخ مفصل

الحمدلله.

اگر کار شما به هر شکلی شامل همکاری کردن در یکی از شکل‌های فریب و تقلب یا دزدی باشد، این کار جایز نیست، زیرا حق تعالی می‌فرماید:

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلا تَعَاوَنُوا عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ [مائده: ۲]

(و در نیکوکاری و تقوا همکار هم شوید و در گناه و تعدی‌گری دستیار هم نشوید).

اما اگر کار شما از همهٔ شکل‌های حرام دور بود و در همان شرکت بخش‌هایی بود که بر اساس حرام تعامل نمی‌کنند، جایز است که در بخش‌های مباح کار کنید ولی به همان شرطی که قبلا ذکر شد، یعنی آنکه کار شما همکاری در آن حرام نباشد.

شیخ ابن عثیمین ـ رحمه الله ـ می‌گوید:

«کار در مؤسسات ربوی جایز نیست حتی اگر شخص راننده یا نگهبان باشد؛ زیرا وارد شدن این شخص در کاری نزد مؤسسات ربوی لازمه‌اش این است که به آن کار راضی باشد. زیرا اگر شخصی چیزی را بد بداند ممکن نیست که به نفع آن چیز کاری کند و اگر به مصلحت آن چیز کار کند به آن چیز هم راضی است و کسی که به حرام راضی باشد از گناهش به او هم می‌رسد.

اما کسی که خودش ثبت می‌کند و می‌نویسد و می‌فرستد و دریافت می‌کند و این دست کارها را انجام می‌دهد بدون شک خودش مستقیما حرام را مرتکب شده است و در روایت جابر ـ رضی الله عنه ـ آمده که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ خورندهٔ ربا و دهندهٔ آن و دو شاهد و کاتب آن را لعن نمودند و فرمودند: «آنان یکی هستند»» (فتاوی إسلامیة: ۲/ ۴۰۱).

وظیفهٔ شما این است که کار مسئولان بخش‌های حرام را انکار کنید و آنان را نصیحت کنید تا دست از این معاملات بردارند و همچنین واجب است که در صورت توانایی مشتری‌ها را نصیحت کنید و عیب کالاهایی که می‌خرند را به آنها بگویید.

اما اینکه کار دیگری وجود ندارد، چنین چیزی صحیح نیست و وسوسهٔ شیطان است، حال آنکه الله تعالی می‌فرماید: وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا (٢) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ [طلاق: ٢ـ٣] (و هرکس از الله پروا کند برای او راه برون شدنی قرار می‌دهد (٢) و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌دهد). کارهای مباح پرشمار است و باید به الله تعالی اعتماد و توکل کنید و از حرام دوری کنید.

و اینکه گفتید کودکان از گرسنگی می‌میرند، می‌پرسیم اینکه از گرسنگی بمیرند ـ به فرض اینکه چنین باشد ـ آیا این بهتر است یا آنکه به خاطر آنها دوزخی شوی؟!

از سوی دیگر الله تعالی است که آنان را آفریده و متکفل روزی‌شان شده است، چنانکه می‌فرماید: وَفِي السَّمَاء رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ [ذاریات: ٢٢] (روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید در آسمان است) و می‌فرماید: وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءًا كَبِيرًا [اسراء: ٣١] (و از ترس تنگدستی فرزندان خود را نکشید. این ماییم که به آنها و شما روزی می‌بخشیم؛ آری کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است). حق تعالی روزی هر انسانی را پیش از آنکه از شکم مادرش زاده شود نوشته است، بنابراین از کمی روزی صاحب عرش نترس بلکه از نفس امر کننده به بدی بترس که تو را به سوی فتنه‌ها و گناهان بکشاند و سخن پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ که فرمودند: «گوشتی از سُحت رشد نمی‌کند مگر آنکه آتش به آن سزاوارتر است» به روایت ترمذی به شمارهٔ (۶۱۴) و آلبانی در صحیح ترمذی آن را حسن دانسته است.

سحت یعنی: حرام.

این داستان‌ها را از سیرت خلیفهٔ راشد عمر بن عبدالعزیز رحمه الله بخوانید:

برای عمر بن عبدالعزیز سیبی از بیت المال آوردند، پس یکی از کودکان کم سن و سالش آن را برداشت. عمر به شدت آن را از وی پس گرفت و کودک گریان به نزد مادرش رفت، آنگاه مادرش کسی را فرستاد و از بازار برایش سیب خرید. هنگامی که عمر به خانه بازگشت بوی سیب به مشامش رسید و گفت: ای فاطمه، آیا چیزی از این مال برداشته‌ای؟ گفت: خیر، و آگاهش ساخت که با مال خودش برای کودکش سیب خریده است.

عمر گفت: به الله سوگند، گرفتن آن سیب از او مانند این بود که از قلبم آن را کنده باشم، اما ترسیدم که به سبب سیبی از مال مسلمانان خودم را در برابر الله ضایع سازم.

(ابن الجوزی، مناقب عمر بن عبدالعزیز: ١٩٠).

عمر بن عبدالعزیز پس از نماز عشاء به نزد دخترانش رفت تا به آنان سلام گوید، پس چون از حضور او آگاه شدند دست بر دهانشان گذاشتند و از او دور شدند. عمر به حاضنهٔ آنان گفت: آنان را چه شده است؟ گفت: آنان چیزی جز عدس و پیاز برای خوردن نداشتند و این را بد دانستند که بوی آن را از دهانشان احساس کنی. عمر گریست و سپس به دخترانش گفت: دخترانم، چه سود شما را که از انواع غذاهای رنگارنگ بخورید و سپس امر کنند تا پدرتان را به آتش اندازند؟ پس دخترانش گریستند چنانکه صدایشان به گریه بلند شد.

(دکتر برونو، عمر بن عبدالعزیز: ۱۴۲).

عمر بن عبدالعزیز را در هنگام وفاتش سرزنش کردند که فرزندانش را در حال فقر رها می‌کند، پس آنان را که ده و چند نفر پسر بودند فرا خواند و به آنان نگریست و اشک از چشمانش جاری شد، سپس گفت: فرزندانم، پدر شما را میان دو چیز مخیر کردند: میان آنکه شما غنی شوید و پدرتان دوزخی شود، و اینکه فقیر بمانید و پدرتان بهشتی، و اینکه فقر بکشید و پدرتان به بهشت وارد شود برای او خوشتر از این بود که غنی شوید و او به دوزخ درآید. برخیزید، خداوند حافظتان باشد.

و توفیق از سوی الله است.